اقتدر عليه اقتصر عليه انتثر المنتظم انتشر الخبر انتقم منه

توانا شد بر وی · بسنده کار شد بر وی · افشانده شد رشته · پراکنده شد خبر · داد بستد از وی

انتطر · ن · احترز منه · ازدجر · اكتن · انتهز الفرصة

بپایست اورا · خویشتن نگاه داشت · شکر خود گفت · آگنده شد · غنیمت کرد فرصت را

ومنه انتهز · س · انترس بالترس · انتاس · احتبسه · واحتبس

واین فرصت یافت · خویشتن را بسپر بپوشید · اندوهگین شد · باز داشت اورا · خود باز کرد

بنفسه احترس منه · اختلسه · افترسه الاسد · اقتبس

خویشتن نگاه داشت از و · بربود چیزی · بدرید شیر · پاره آتش ستد

نارا وعلما التبس عليه الامر · ومنه اللبس · واللبسة · التمس

ودانش · پوشیده شد بر وی کار

عليه الامر التمس منه شيئا انتكس · س · اخترش الصب

درخواست کرد از وی چیزی · نگونسار شد · شکار کرد سوسمار را

ارتعش ومنه الرعشة انتعش افترش ذراعيه وافترش

بلرزید · واینی لرزه باشد · پایدار شد · دو دارش را بگسترد · جماع کرد

المرأة انتفشت الهرة · ص · ارتخص السلعة اقتنص الصيد

زن را · موی فراشید گربه · ارزانی خرید آخریان را · شکار کرد نخچیر را

انتقصه وانتقص بنفسه افترص ومنه الفرصة ارتمض

کم کرد اورا · خود کم شد · دست فرصت یافت · واین دست فرصت یافتن · بسوخت از غم

اعترض دونه اغتمضت عيناه افترض الله الصلوة · ض

ازپهنا کرفت · دو چشمش برهم خفته باشد · فریضه کرد خدای نماز را

انتقض انتفض امتعض واعترض · ط · اختلط

شکسته شد · افشانده شد · خشم گرفت · از پیش او در گرفت · آمیخته شد

اختلط ارتشطه استرطه اشترط كذا اغتبط التقطه

خشم گرفت · ببست اورا · فرو برد اورا · شرط کرد · نیکو حال شد · برچید

امتخط امتشط · ظ · احتفظ به · غ · ابتدعه ابتلعه اتبعه

بینی پاک کرد · موی شانه کرد · نگاهبانی کرد بر وی · نو آورد · فرو برد

اجمعوا اختلعت من زوجها ارتبع الجي ارتجع الهبة ارتفع

گرد آمدند · زن خویشتن را باز خرید از شوهر · باز ستد بخشیده را · بلند شد

استمع اليه اصطنعه اضطجع اضطلع به اطلع عليه

گوش داشت سوی او · بپرورد اورا · بر پهلو خفت · قوی شد بر وی · دیده ور شد بر وی

افترعها اقترعوا اقتلعه امتنع انتجع الكلأ ومنه النجعة

دوشیزگی بستد · با یکدیگر قرعه زدند · برکند · وا ایستید · گیاه زار طلب کرد · واین گیاه زار جستن

وانتجع الرجل انتزعه انتفع به ارتدع امتقع لونه وانتقع

نیکوئی جست از کسی · بکشید · منفعت یافت · باز ایستاد · بگشت لون او

لونه · غ · اصطبغ في الخل ومنه الصبغ · ف · ائتلفوا ائتنفه

سرکه را نان خورش کرد · وا و نان خورش بگند · با یکدیگر خو کردند · از سر گرفت

احترف ومنه الحرفة اخترف الثمار اختطفه اختلفوا فيه

پیشه وری کرد · واین پیشه · میوه ها بر چید · بربود اورا · خلاف شد در وی

ومنه تخلف الى فلان ارتشفه ازدلفوا اعترف بالذنب

وا و سوی فلان می رود · بمکید اورا · با یکدیگر نزدیک شدند · اقرار داد بگناه

واعتسف الفلاة اعتكف في المسجد اعتلفت الماشية

راه رفت بیابان را · اعتکاف بست در مسجد · علف خوردند ستوران

اغترف من الماء اقترف السيئة اكتنفوه التحف به انتصف

بدست بر گرفت از آب · بیاموخت بدی را · گرد وی آمدند · خویشتن بوشید · بنیمه رسید

Copyright © King Saud University